

قبول اسلام به نیروهای خالد پیوندند تا به سرزمینهای ثروتمند شاهنشاهی ساسانی، در شرایطی که توجه این دولت اختصاصاً به بیزانس معطوف بود، دستبردهایی بزنند. در رجب سال ۱۲ هجری خالد بوسیله نیروی جنگی کوچکی که بخش اعظم آنرا در خود محل فراهم کرده بود به حیره شبیخون زد و با غنائم فراوان بازگشت. موفقیت این شبیخون، شبیخون های متعدد دیگری را بدنبال آورد که تدریجاً سلسله آنها به قادسیه در سال ۱۶ هجری کشید. اعراب با پیروزی در این جنگ تا تیسفون (مدائن) پیشروی کردند و این بار سه چنان غنائم بیحسابی دست یافتند که حتی تصور آن نیز برایشان ممکن نبود. ولی حتی در این هنگام هم هنوز صحبتی از جهانگشایی اسلامی در میان نبود و مسئله محدود به غنیمت میشد. بهمین جهت عمر که در آن هنگام جانشین ابوبکر شده بود دستور داد که چون غنائم حاصله احتیاجات اعراب را بحد و فور کفایت میکند عملیاتی بیشتر ضروری نیست و خواست او این است که جنگ در همینجا متوقف شود.

حمله به مصر نیز، طبق نوشته های مورخان عرب برخلاف خواست و دستور خلافت مدینه، توسط عمرو بن العاص فرمانده دیگر قوای عرب صورت گرفت و در آن مورد هم دستیابی به شهرهای ثروتمند العریش و فرامه و بابل (قاهره کنونی) که متعلق به بیزانس بودند هدف اصلی بود و نه جهانگشایی اسلامی. نویسندگان قرون نخستین اسلام، چه مسلمان و چه مسیحی، همواره کوشش در تأکید بر نقش بنیادی عامل مذهب در این فتوحات داشته اند، ولی طبق ارزیابی کارشناس برجسته این تاریخ در دوران ما، لثونه کائتانی، نقش اساسی اسلام در این ماجرا تحول روانی زودگذری بود که در جامعه عمدتاً بدوی اعراب صدر اسلام پدید آورد، یعنی آنهایی را که هیچوقت حاضر به امر شنیدن و فرمان بردن نبودند به قبول نوعی انضباط برای کسب موفقیت‌های بزرگتر واداشت. بدین ترتیب در جریان فتوحات، مذهب بعنوان سمبول وحدت و پیروزی مورد بهره گیری قرار گرفت و نه بخاطر خود مذهب، و بر این واقعیت مورخان عرب نیز

تکیه گذاشته اند، آنجا که بارها از سست اعتقادی خود خالدبن ولید و عمروبن عاص شخصیت های کلیدی جهانگشایی اسلامی سخن گفته اند. بهمین دلیل سازمان حکومتی که خلفا بر الگوی سازمانهای حکومتی ساسانیان و بیزانسیان برای خلافت اسلامی ترتیب دادند صرفاً در جهت منافع آریستوکراسی نوخاسته عرب که بدنبال فتوحات اعراب به وجود آمده بود و بهمراه آن منافع سران بلندپایه نظامی شکل گرفت، و جنبه های مذهبی و معنوی اسلام در آن جای زیادی نداشت، شاید هم اصولاً جایی نداشت.» (Snouck Hurgronje در کتاب (Mohammedanism).



«عرب بادیه نشین زندگی خود را بیش از هر چیز در شتر و خیمه و شمشیر و غنیمت جستجو میکرد و به مسائل مذهبی توجه زیادی نداشت. البته هر قبیله یا طایفه ای بت خاص خودش را داشت که وظیفه عمده اش تأمین برکت برای مردم قبیله و آوردن باران برای آنها و حفظ خودشان و شترانشان از بیماری و مخصوصاً جلوگیری از پیروزی قبیله دشمن بود، ولی هیچکدام از اینها پیروی بیقید و شرط از بت بزرگ را ایجاب نمیکرد، بهمین دلیل وقتی که عرب از بیخاصیتی بت خودش ناراضی میشد میتوانست او را با بت کارآراتری عوض کند. برای این بادیه نشین نه دنیای دیگری وجود داشت، نه اصولاً به چنین دنیایی اهمیتی میداد، زیرا آنچه برایش واقعاً مهم بسود گذران زندگی روزمره اش در همین جهان بسود، و برای اینکسار آسانترین و بخصوص مطلوبترین راهی که برایش وجود داشت کشتن همسایه و غارت اموال او بود. بدین جهت وقتیکه به نام آیین تازه ای بدو امکان آن داده شد که بجای رفتن به جنگ همسایه با او دست به یکی کند تا متفقاً بسراغ کشتن و غارت کردن شخص سومی روند که از هر دوی آنها ثروتمندتر بود و غارت او غنصائم خیلی بیشتری را نصیبشان میکرد، با اشتیاق چماقش را بدست گرفت و به راه افتاد. این مسئله که او با اینکار وظیفه ای مذهبی را نیز انجام میداد یا نمیداد

مسئله ای بود که برایش فوریت نداشت و میتوانست بعداً بدان پاسخ داده شود». (Clément Huart در کتاب Histoire des Arabes).



«در شرایطی که اعراب پس از درگذشت پیامبر دوباره کوس خودمختاری قبیله ای میزدند، ابوبکر و عمر، جانشینان بلافاصله محمد، برای رفع تفرقه اعراب و در عین حال سامان بخشیدن به وضع نامطلوب اقتصادی آنان بهترین راه چاره را در چنگهای خارجی یافتند. عشق به غارت و غنیمت، به موازات ایمان مذهبی، و شاید بسیار بیشتر از آن، انگیزه اساسی حملات اعراب به سرزمینهای دیگر و پیروزی های پیاپی آنان بود». (Arnold Toynbee در کتاب A Study on History).



«اگرچه اعراب بخش مهمی از دنیای کهن را بسه نام مذهب تسخیر کردند، هدف واقعی آنها از این فتوحات بسیار بیشتر کسب غنیمت بود تا توسعه اسلام. بهمین جهت تا وقتی که غارت جزو دین درنیامده بود اسلام پیشرفتی نداشت. دلیل اینهم که شمار معدودی جنگجوی عرب توانستند بر جوامع بسیار متمدن تری استیلا یابند این بود که آنان نیز مانند بربرهای ژرمنی و هون ها و مغول ها، ایدئولوژی خود را بر اصل غارتگری بنیاد نهاده بودند». (Bertrand Russell در کتاب Fact and Fiction).



«میتوان گفت که در نخستین هجومهای تازیان بر بین النهرین نقشه ای برای کشورگشایی و حکومت در میان نبود، و فقط غنائمی که بدست میآمد اعراب بیشتری را چه در عربستان و چه در خود عراق برانگیخت تا به لشکریان اسلام پیوندند، زیرا عربهای مسلمان نخست چندانی در پی رواج آیین نو نبودند، بلکه بیشتر در اندیشه غنیمت گیری بودند».

هیچ شاهی در دست نیست که نشان دهد لشکریان اسلام در دعوت مغلوبان به دین خود کوشیده باشند. حتی گویا عمر خلیفه اسلام بر سر آن بود تا گرویدن به اسلام را خاص اعراب کند، زیرا روایتی که توسط طبری نقل شده، حاکی است که وی پس از جنگ جلولا از پیشروی لشکریان اسلام در نجد جلوگیری کرد، چون مایل نبود فارسیان به اسلام بگردند.

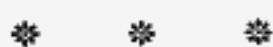
رسم تقسیم غنائم در میان جنگاوران اسلام پس از هر جنگ یا بعد از گرفتن هر شهر، برای پیشوایان اسلام انگیزه ای شده بود تا به جنگهای تازه روی آورند، زیرا اگرچه در مراحل نخست لشکریان اسلام پشتیبانی بیشتری را از نظر افزایش شمار نفرات خود لازم داشتند، دشوار میتوان باور کرد که پس از جنگ نهند اینان از وجود انبوه یاوران و دستیاران چندان دلخوش باشند، از اینجهت که با افزایش نومسلمانان بر میزان سهمیه ای هم که از محل غنائم بدین دسته از مسلمین تعلق میگرفت افزوده میشد.

در آسیای میانه هیچگونه گرایشی، ولو ناچیز، به مسلمان ساختن غیرعربان ابراز نمیشد. بخاطر حفظ میزان مالیاتها و درآمدهای خزانه اگر گرایش به اسلام را ممنوع نمیکردند بدان سال و باری هم نمیدادند. دستگاه خلافت اموی یک سازمان اخوت اسلامی نبود، بلکه بیشتر یک شرکت انتفاعی بود.

از بررسی همه منابع مختلف چنین برمیآید که نخستین پیشرفتهای جنگی اعراب در بیرون از مرزهای عربستان تنها با هدف غارتگری و غنیمت گیری که در طول قرون خوی سنتی بادیه نشینان عرب بوده صورت گرفته است. دو خلیفه نخستین دریافته بودند که نمیتوانند از بدویان نومسلمان انتظار تغییر سرشت خویش را بخاطر پذیرش اسلام داشته باشند. به عبارت دیگر خواست غریزی بادیه نشینان عرب به تاخت و تاز با علاقه رهبران دستگاه خلافت به گسترش اسلام دوش بدوش میرفت.

عربها که میدانستند سرزمین های شام و عراق پرنعمت و حاصلخیزند، پس از جا افتادن اسلام در شبه جزیره خودشان متوجه آن

کشورها شدند، بخصوص که سرزمین خود آنها خشک و بی آب و علف بود. به همین جهت بود که بسیاری از قبایل عرب که به اسلام گرویده بودند بیش از هر چیز با نظر غارت و غنیمت و با هدف نیل به روزی بیشتر و زندگانی بهتر به جنگ روی میآوردند» (Richard Frye در کتاب *The Golden Age of Islam*).



«اسلام در ناحیه بیابانی عربستان ظهور کرد که در آن از شهر و شهرنشینی جز در چند واحه خبری نبود و مردمش یا در صحاری وسیعی با خانه بدوشی زندگی میکردند، یا در واحه های کوچک و پرت افتاده. این مردم پیش از اسلام هیچگاه دست به تهاجم به خارج از سرزمین خود نزده بودند و همان دلایلی که آنها را از اجتماع برای حمله به خارج باز میداشت خارجیان را نیز از تسلط بر آنها مانع میشد. در زندگی این فقیرترین و جاهل ترین مردم جهان اساس زندگی محرومیت و تلاش برای زنده ماندن و زد و خوردهای خونین بود. شرایط سخت و ناگوار بادیه نشینی، عرب بدوی را موجودی خودسر، بی انضباط و بطور وحشیانه ای خودخواه بار آورده بود. به تعبیر «پرلامنس» خودپرستی هم بزرگترین نقیصه اخلاقی عرب بادیه نشین و هم مولد خصایص اصولی او بود. این عرب، چنانکه در ادبیات اسلامی به کرات توصیف شده، موجودی وحشی، کاروان زن، یغماگر، غارتگر زائرین، راهزن بی ایمان، عریده جو، ددمنش، سوسمارخوار، آدمکش و بد زبان بود. این مردم، وقتی که در آغاز قرن هفتم (قرن اول هجری) از صحراهای خودشان بیرون ریختند و به سوی دو تمدن بزرگی که میبایست میان آنان تقسیم شوند سرازیر شدند غیر از آیین جدیدشان چیزی که از خودشان باشد نداشتند، و کار را با دست خالی شروع کردند» (André Godard، سخنرانی در *Société des Etudes iraniennes* در پاریس).



«اعرابی که تازه از دشتهای خشک خود به فرمانروایی سرزمینهایی بسیار پهناور و آباد در بیرون از عریستان رسیده بودند، تبدیل به «آریستوکراسی جهان اسلام» شدند، و در عوض مردم ملتهای مغلوب، حتی در شرایط بسیار بالاتری از تمدن، با وجود گرایش به اسلام مسلمانانی از درجه پائین تر بشمار آمدند. در سراسر سرزمینهای تسخیر شده تازیان تنها طبقه اشرافی و حاکم بودند و فقط آنان حق تصمیم گیری و بهره برداری داشتند. مردم خود ممالک متصرفی تنها بصورت «موالی» یعنی وابستگان به اربابان عرب خود میتوانستند به اصطلاح رایج آنزمان از ته مانده های سفره بزرگترها نان بخورند. در عین حال در خود جامعه عرب نیز از این حیث مساواتی وجود نداشت، زیرا هنوز هم عربهای بسیاری بصورت بازماندگان جنگهای رده یا جنگهای گذشته بین قبایل عرب همچنان در اسارت فاتحان بسر میبردند، و فقط عمرین خطاب در دوران خلافت خود با اعلام اینکه در شان هیچ عرب نیست که بنده دیگری باشد و در بندگی مال نژادهای پایین است، دستور آزادی همه آنها را داد و در اعلامیه خود متذکر شد که: خداوند متعال به هر کس که خون عرب دارد سروری و پیروزی عطا فرموده است، و شایسته نیست که هیچ فرد عرب که در عصر جاهلیت یا در جنگهای بعد از آن به اسارت گرفته شده است در اسارت باقی بماند. بندگانی نیز که از تبار عرب بودند با پرداختن غرامتی محدود حق آزادی گرفتند.

این آریستوکراسی اجتماعی، نظامی و سیاسی را اعراب تا مدت دو قرن برای خود حفظ کردند، ولی بعداً بطور تدریجی آنها را برابر ایرانی ها و سپس ترک ها از دست دادند. کسانی از آنان که با مردم محلی در آمیخته و تشکیل خانواده هائی مشترک داده بودند در سرزمینهایی که بودند باقی ماندند و بقیه به دشتهای پهناور و خشک عریستان خویش بازگشتند، و شکوه خلافت عرب را نیز با خود همراه بردند، با این استثنا که در اسپانیا و شمال غربی افریقا، حیثیت عربی مدتی بیشتر برقرار ماند. اشراف عرب حساب میکردند در پی تصرف زمینهای تازه و بچنگ آوردن غنائم جنگی، عربها ثروتمند خواهند شد

و در نتیجه تضادهای اجتماعی شان از میان خواهد رفت. در این راستا از اسلام به عنوان ابزاری ایدئولوژیک برای توجیه تجاوز به این سرزمینها بهره برداری میشد، و این تجاوز را به حساب گسترش دین اسلام در سرزمینهای دیگر میگذاشتند» (J. Schacht در کتاب Der Islam mit Ausschluss des Qor'ans).

با آنکه تاریخ نگاران جهان اسلام، از روز اول تاکنون هرگونه تردیدی را در این باره که فتوحات صدر اسلامی عرب میتواندست انگیزه ای جز شور و تعصب مذهبی داشته باشد، صادقانه یا مصلحت اندیشانه نشان کفر و ارتداد دانسته اند و به همین جهت شدیداً از آن احتراز جسته اند، اتفاقاً صریح ترین و بی مجامله ترین ارزیابی ها را از روحیه واقعی همین اعراب در نوشته مورخی از خود جهان عرب یعنی ابن خلدون، متفکر، فقیه و محقق تونس قرن هشتم هجری، استاد الهیات جامع الازهر، قاضی القضاات قاهره و بزرگترین تاریخ نگار عرب میتوان یافت که جهان دانش غرب از زبان آرنولد توینبی، سرشناس ترین مورخ قرن بیستم، او را بنیانگذار واقعی مکتب فلسفه تحلیلی تاریخ دانسته است. تذکر این نکته نیز جالب است که بخشهای کوتاهی از «مقدمه» معروف ابن مورخ، که در اینجا از ترجمه فارسی اثر او توسط پروین گنابادی نقل میشود، صد و پنجاه سال پیش از این همراه با اصل عربی آنها توسط روشنگر پیشگام قرن نوزدهم ایران فتحعلی آخوندزاده عیناً در کتاب او نقل شده اند:

«گرایش طبیعی عرب غارت دیگران است، که هرچه را در دست آنان بیابد، برباید و تاراج کند. روزی اینان در پرتو نیزه هایشان فراهم میآید، و در ربودن اموال دیگران اندازه و حد معینی قائل نیستند، بلکه چشمشان به هرگونه ثروت یا کالا یا ابزار زندگی بیفتد آنرا غارت میکنند. هرگاه از راه غلبه جویی به کشوری دست یابند و فرمانروایی و قدرتشان در آن سرزمین مسلم گردد، به سیاست حفظ اموال مردم توجهی ندارند، در نتیجه حقوق و اموال همگان پایمال دستبرد زورمندان میشود و از میان میرود و عمران و تمدن به ویرانی

میگیرید. همچنین اینان از این رو مایه تباهی عمران و اجتماع میشوند که کار هنرمندان و پیشه وران را به هیچ می‌شمرند و برای آن ارزشی قائل نیستند... در صورتیکه هرگاه اینگونه کارها تباهی پذیرد عمران اجتماع تباه میشود. و نیز قوم عرب به احکام و قوانین و منع مردم از تباهکاریها و تجاوز به یکدیگر توجهی مبذول نمیدارند، بلکه تمام هم ایشان مصروف ریودن اموال مردم از راه غارتگری یا باج ستانی است، و هرگاه بدین مقصود برسند به دیگر کارهای مردم عنایتی ندارند و در راهنمایی آنان به راه راست و اصلاح امور ایشان احترام نمیکنند و مفسده جویان را از فساد بازنمیدارند. چه بسا که آزمندی و سودپرستی آنانرا وادار میکند که کيفرهای مالی مجری دارند، ولی مقصود آنان در این موارد نیز اصلاح حال عموم نیست، بلکه چنانکه عادت ایشان است میخواهند از این راه سود بیشتری بدست آورند و بر میزان باج و خراج بیفزایند. بهمین سبب چنین کيفرهایی برای سرکوب کردن مفسده جویان و تبهکاران و آنانی که به حقوق و اموال دیگران تجاوز میکنند کفایت نمیکند، بلکه این روش ایشان بر تجاوز و تبهکاری می افزاید، زیرا متجاوزان پرداختن باج را در برابر رسیدن به مقاصد پلید خویش آسان می‌شمرند. در نتیجه رعایا در کشور ایشان به حالت هرج و مرج و بی سر و سامانی بسر می‌برند، چنانکه گویی هیچگونه حاکمیت قانونی وجود ندارد. هرج و مرج و بی سر و سامانی مایه هلاکت بشر و تباهی عمران و تمدن است.»

«این قوم برحسب طبیعت خود به تاراجگری و خرابکاری خو گرفته اند و به آنچه دسترسی پیدا کنند آنرا به غارت می‌برند... و بخاطر همین خوی توحش چون انقیاد گروهی از آنان در برابر گروهی دیگر با درشتخویی و افزون طلبی و همچشمی آنان در ریاست منافات دارد، کمتر اتفاق میافتد که پیرامون امری با یکدیگر هماهنگ شوند، لیکن هنگامیکه پای دین یا ولایتی تازه بمیان آید حاکم و رادع انسان از نفوس خودشان برمیخیزد و کبر و همچشمی از میانشان رخت برمی بندد و اجتماع ایشان آسان تر میشود و آنگاه بجانب غلبه و کشورگشایی میروند.



... و چنین شد که همین عربهای کژدم خوار که به خوردن علهز افتخار میکردند و وضع قریش نیز در خوراک و مسکن چندان بهتر از ایشان نبود، وقتی که عصیبت آنان با پیامبری محمد صلی اله وعلیه وسلم در زیر لوای دین متحد شد بسوی کشورهای فارس و روم لشکر کشیدند و آنها را تصرف کردند و به سراغ امور دنیوی خود رفتند و به دریای بیکرانی از رفاه و نعمت دست یافتند تا بدان حد که در بعضی از جنگها به هر سوار عرب سی هزار سکه طلا یا قریب بدان تقسیم شد و از این راه بر اموالی دست یافتند که حد و حصری بر آن نبود».

«لازم به تذکر است که فتوحات عرب همواره سقوط تمدنهای را بدنبال آورده است، زیرا شهرهای آباد از ساکنان خود تهی شده اند و زمینها بصورتی جز آن درآمد اند که بوده اند. یمن بجز در چند شهر خود به ویرانی گراییده است. تمدن ایرانی در عراق بکلی ویران شده است، و هیمن وضع را در شام میتوان یافت. هلالی ها و بنوسلیم ها که تا تونس و مراکش پیش رفتند و بمدت ۳۵۰ سال در آنجا برای استیلای خود جنگیدند و سرانجام در آنها مستقر شدند همه جلگه هایشان را به ویرانی کشاندند. ناحیه میان بحرالروم (مدیترانه) و سودان چنانکه بقایای آثار تمدن آن از قبیل ابنیه و حجاری های عظیم و روستاها نشان میدهند منطقه ای مسکونی و آباد بود و امروز صحرايي بیش نیست»<sup>۱</sup>.

آنچه از «مقدمه» ابن خلدون نقل شد، تنها نمونه هایی از ارزیابیهای متعدد او در همین زمینه است، ولی شاید تذکر این نکته جالب باشد که بسیار پیش از آنکه مورخ بزرگ جهان عرب چنین نوشته باشد، در خود قرآن بر این واقعیت، خطاب به پیامبر و در اشاره به همین عربان، گفته شده بود که: «اینان چون سودی یا تنعمی بینند، بیدرتنگ به دنبال آن میروند و ترا تنها میگذارند» (سوره جمعه، آیه ۱۱).

۱ - مقدمه ابن خلدون، بترتیب فصول ۲۷، ۲۸، و ۲۹.

و در سالهای زندگی خود محمد در مدینه و نشیب و فرازهای آن بارها همین واقعیت آزموده شده بود:

«در جنگ احد نخست مسلمانان پیروز بودند. ولی نافرمانی تیراندازانی که محمد آنرا در بالای کوه احد جای داده بسود با این دستور که در هیچ صورت محل خود را رها نکنند سرنوشت جنگ را تغییر داد، زیرا اینان نتوانستند در برابر وسوسه غنیمت گیری مقاومت کنند، و وقتی که شاهد هزیمت سپاه قریش در مسوج اول حمله شدند، برای اینکه مبادا در غیاب آنان غنایم جنگی بدست گروههای مقدم مسلمانان بیفتد و بدانها چیزی نرسد، بسا فریاد: غنیمت! غنیمت! مواضع خود را ترک گفتند. عبدالله بن جبیر فرمانده آنان کوشید تا اوامر پیامبر را بدانان یادآوری کند، ولی ایشان یکصدا بدو پاسخ دادند که باید سهم خودشان را از غنائم داشته باشند، و اگر در جای خود بمانند معلوم نیست که پیامبر مانند بعد از جنگ بدر غنائم را به تساوی میان همه سپاه تقسیم کند و ممکن است بگوید که هر کسی آنچه را که خودش بدست آورده است برای خود نگاه دارد. عبدالله به دشواری توانست تنها پنج یا شش نفر از آنرا با خسود نگاه دارد، و بقیه همگی جایگاههای خود را ترک گفتند تا به سوی گردآوری غنائم بشتابند، حتی تهدید دوزخ نیز نتوانست بر جای نگاهشان دارد، زیرا جاذبه غنیمت زیادتر بود. درست همین تغییر پیش بینی نشده در برنامه های جنگی بود که به خالد بن ولید در سپاه قریش امکان داد که از پشت سر به مسلمانان حمله ور شود و سرنوشت جنگ را از پیروزی مسلمانان به شکست آنها تغییر دهد»<sup>۱</sup>.

«در دو جنگ حنین و طائف از جنگهای پیامبر، غنیمت های فراوانی بدست مسلمانان افتاد. همینکه جنگ پایان یافت و اسیران رد و بدل شدند، بنا به گفته ابن هشام پیغمبر سوار شد و مردم دنبال او را گرفته فریاد میزدند: ای رسول خدا، زود بساش بهره ما را از شتر و گوسفند بده. آنقدر فشار آوردند که پیغمبر کنار درختی متوقف شد و

۱ - Anne-Marie Delcambre در کتاب Mahomet، ص ۱۲۸.

ردایش بدست مردم افتاد. آنگاه فرمود: ای مردم، ردای مرا بدهید، مطمئن باشید که اگر غنیمتهای امروز به اندازه درختان تهامه هم باشند همه را میان شما تقسیم میکنم. همه میدانید که من ترسو و دروغگو و تنگ نظر نیستم»<sup>۱</sup>.

«در جنگ حنین ۶,۰۰۰ زن و کودک و ۲۰,۰۰۰ شتر و تعداد بیشتری گوسفند بدست مسلمانان افتادند. مقدار غنیمت آنقدر زیاد بود که محمد تصمیم گرفت پرداخت فدیة برای آزادی شمار بسیاری از اسیران جنگی را بشرط قبول اسلام از جانب آنها تقبل کند، زیرا غنائم نقدی فراوانی که در اختیار پیامبر بود این معامله را کاملاً ممکن میساخت. ابوسفیان که اینهمه طلا و نقره را در اختیار محمد دید بسدو گفت: می بینم که امروز تو ثروتمندترین فرد قریش هستی، در اینصورت بمن انعامی بده که شایسته کرم تو باشد، و محمد بدو چهل انس نقره و صد شتر داد. سپس ابوسفیان همین درخواست را در مورد پسرانش یزید و معاویه تکرار کرد، و برای هر کدام از آنان هم بهمین اندازه نقره و شتر گرفت. حکیم بن حزام رئیس قبیله بنو اسد، بنا به روایت این اسحاق یکصد شتر و به نوشته واقدی سیصد شتر گرفت ولسی باز هم راضی بازنگشت. به یکایک از دیگر سپاهیان پیاده مسلمان چهار شتر و چهل گوسفند، و به هر یک از سواران سه برابر آن تعلق گرفت»<sup>۲</sup>.

آنچه در سال سوم هجرت در جنگ احد روی داد و شکست مسلمانان را بدنبال آورد، درست ۱۱۰ سال بعد از آن، شکست سرنوشت ساز اعراب را در Poitiers فرانسه که نقطه پایسانی پیشسرفت مسلمانان در اروپا بود باعث شد. در این سال اعراب که پس از تصرف پیروزمندانه سراسر افریقای شمالی و اسپانیا از کوههای پیرنه گذشته و به خاک فرانسه کنونی سرازیر شده و تا منطقه پواتیه در غرب این کشور پیش رفته بودند با پایداری جدی از جانب فرانک ها به سرداری یک رهبر جنگی که خود فرانسویان او را شارل مارتل مینامند رویرو

۱ - جرجی زیدان: «تاریخ تمدن اسلامی»، ترجمه فارسی، ص ۴۵.

۲ - تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۶۸۵؛ واقدی، ص ۳۷۷.

شدند. رهبری نیروهای مسلمان در این رویارویی با عبدالرحمن غافقی والی اندلس و سردار نظامی یمنی بود که سابقه پیروزیهای جنگی متعددی داشت. ماجرای این جنگ سرنوشت ساز از آنزمان ببعد مورد ارزیابیهای فراوان قرار گرفته و تقریباً همه جزئیات آن روشن شده است. دو سپاه نیرومند مسلمان و مسیحی چند روز تمام به شیوه غالب جنگهای قرون وسطایی روبروی یکدیگر صف آرایی کردند، بی آنکه دست به اسلحه ببرند. سرانجام در ۲۵ اکتبر ۷۳۲ (اول رمضان ۱۱۴ هجری) نبرد بزرگ میان دو نیرو آغاز شد و در جنگی که به علت فراوانی شمار کشتگان به پواتیه لقب «بلاط الشهداء» داد (همچنانکه میدان جنگ تیسفون در ایران جلولا، نام گرفته بود) عبدالرحمن فرمانده کل سپاه عرب کشته شد، بی آنکه به آرایش جنگی ارتش عرب و توانایی آن برای ادامه پیکار شکستی وارد آمده باشد، و منطقاً میبایست فرمانده تازه ای کار ادامه جنگ را بر عهده گیرد. ارتش فرانک نیز با همین برداشت با فرارسیدن شب دست از کارزار برداشت تا خود را آماده زد و خورد فردا کند. ولی روز بعد هیچ نشانی از ارتش عرب نیافت، و وقتی که با تعجب به داخل خیمه ها و اردوگاههای دشمن رفت دریافت که همه جنگجویان عرب شبانه میدان جنگ را ترک گفته و بشتاب بسوی پایگاه اصلی خود در اندلسی (اسپانیا) باوجود بیش از هزار کیلومتر فاصله بازگشته اند. بعداً معلوم شد که در آن شب بعد از بحث و کشمکش میان طرفداران معدود ادامه مبارزه و اکثریتی که میخواستند غنائم فراوان بدست آمده از غارتهای مناطق طول راه پیرنه تا پواتیه را نجات دهند، تصمیم گرفته شده است که شبانه این اموال غارتی را با شتابی که ارتش دشمن امکان رسیدن بدانان را نداشته باشد به پایگاه های اسپانیایی خود بازگردانند و ضمناً آنها را با غارتهای تازه در مسیر بازگشت تکمیل کنند. و چنین بود که بر پیشرفت اسلام در اروپا نقطه

۱ - J. H. Roy و J. Deviosse در کتاب:

La bataille de Poitiers, octobre 733 ; 30 jours qui ont fait la France

پایان نهاده شد، در انتظار آنکه هشت قرن بعد ترکان عثمانی از نو به چنین تلاشی دست بزنند و آنان نیز، چندی بعد ناگزیر به عقب نشینی شوند. جالب است که نویسنده کاملاً آگاه کتاب تاریخ تمدن اسلامی، جرجی زیدان، بعلت اینکه امکان بیان واقعیت این شکست را نداشته است، آنرا چنین توجیه کرده است که اگر ارتش عرب در پواتیه شکست نخورده و ناگزیر به ترک میدان نشده بود احتمالاً امروز همه اروپا مسلمان میبود، «ولی خداوند مشیت هایی دارد که درک آنها از حدود امکان ما آدمیان بیرون است و البته در این شکست حکمتی بوده که ما از فهم آن عاجزیم و بهتر است در باره آن فکر نکنیم»<sup>۱</sup>.

بدنبال آنچه در باره علت شکست سپاهیان عرب اندلس در پواتیه گفته شد، شاید تذکر این نکته تاریخی دیگر بيمورد نباشد که اصولاً فتح خود اسپانیا توسط اعراب نیز بسیار بیشتر از آنکه انگیزه مذهبی داشته باشد با انگیزه غنیمت گیری صورت گرفت، و بر این واقعیت مورخان بسیار سرشناسی از خود جهان اسلام، به صورتهای مختلف تأکید نهاده اند (ابن الاثیر در کامل، ج ۴، ص ۵۶۱؛ مقری در نفع الطیب، ج ۱، ص ۲۲۹-۲۳۴؛ نوری در نهایة الارب، ص ۱۴؛ ابن القوطیه در افتتاح الاندلس، ص ۷-۱۰؛ عذاری در فتح الاندلس، ص ۲-۱۴؛ اخبار مجموعه، ص ۵۰۴؛ ابن خلدون در تاریخ العبر، ج ۲، ص ۲۸۳؛ ج ۶، ص ۱۴۲ و ۱۹۲). به نوشته المقری که کاملترین شرح را در این باره داده است، در زمانی که نیروهای خلافت اموی تصرف سراسر افریقای شمالی را به پایان رسانیده و به کرانه اقیانوس اطلس در مراکش رسیده بودند، کنت یولیان فرماندار اسپانیایی قلمرو «سوتا» در شمال مراکش بخاطر کینه ای که از پادشاه ویزیگوت کشور خود بنام رودریگو در دل داشت (و علت آن این بود که دختر زیبای او که طبق سنت اشرافی کشورش برای کسب آموزشهای درباری به دربار

تولد و فرستاده شده بود از جانب پادشاه مورد تجاوز قرار گرفته بود) از موسی بن نصیر فرمانده نیروهای عرب و والی خلافت در افریقایه درخواست گفتگوی خصوصی کرد و در این گفتگو با توصیف پرآب و تاب از ثروت‌های فراوان اسپانیا و غنایم بسیاری که میتوانست با شبیخون زدن بدان نصیب سپاهیان اسلام شود فرمانده عرب را که اصولاً حمله به خاک اروپا در برنامه کارش نبود و از جانب دستگاه خلافت دمشق نیز دستوری در این باره بدو داده نشده بود بسرای حمله غارتگرانه ای بدین سرزمین وسوسه کرد. نقشه کنت یولیان این بود که شکست در چنین رویارویی باعث سقوط سلطنت رودریگو شود و بدین ترتیب پس از بازگشت اعراب به پایگاههای خودشان، در اسپانیا دولت تازه ای احتمالاً از جانب خود او روی کار آید. ولی محاسبه کنت اسپانیایی تنها تا آنجا که شکست رودریگو و نیروی او را بدست لشکریان طارق سردار اعزامی عرب بدنبال آورد درست از کار در آمد، زیرا که بدنبال این پیروزی، عربهای پیروزمند دیگر حاضر به بازگشت به پایگاههای خود نشدند و تا هشت قرن بعد از آن نیز نخست در تمام آن سرزمین و بعد در قسمتهای مختلفی از آن باقی ماندند.

---

۱ - در باره تصرف اسپانیا توسط اعراب، بررسیهای وسیعی در جهان اسلام و در جهان غرب انجام گرفته است که بعنوان شماری از جامعترین آنها میتوان از کتابهای زیر نام برد: ابن القوطیه: تاریخ افتتاح الاندلس، چاپ قاهره ۱۹۳۲ و بیروت ۱۹۵۷ و ۱۹۸۲، ابن عبدالحکم: فتوح المصر و المغرب و الاندلس، چاپ عربی در نیوهاون ۱۹۲۲، ترجمه انگلیسی چاپ گوتینگن، ۱۸۵۸؛ العبادی: معجم فی تاریخ الاندلس، چاپ قاهره، ۱۹۵۸؛ احمد عبدالبدیع: الاسلام فی اشبانیه، چاپ قاهره، ۱۹۵۸؛

E. Levi-Provençal: Histoire de l'Espagne musulmane, 3 vols, Paris, 1950-1953; R. Dozy: Spanish Islam, New York, 1913; A. Gonzalez-Palencia: Historia de la España musulmana, Madrid, 1950-1954; M.J. Müller: Beiträge zur Geschichte der Westlichen Araber, München, 1866; J. Vallvé: Los Arabes invaden España. La conquista y sus itinerario, Madrid, 1985; R. Collins: The Arab conquest of Spain, Oxford, 1989.

از همان زمان زندگانی پیامبر، ده تن از نزدیکترین صحابه او از جانب وی «بهشتی» شناخته شدند، یعنی کسانی که بطور مسلم در دنیای دیگر به بهشت خواهند رفت، و از این بابت «العشرة المبشرة بالجنة» نام گرفتند که در اصطلاح رایج عشره مبشره (ده بهشتی) نامیده میشوند. این بهشتیان ده گانه عبارتند از: خلفای راشدین (ابوبکر، عمر، عثمان، علی) به اضافه طلحه و زبیر و ابوعبیده و سعید بن زید و سعید بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف، که همه آنان بعد از خود پیامبر درگذشتند، و طبعاً میباید نمونه های کامل مسلمانی و پارسایی به حساب آیند. برخی از اینان در زمان آشنایی با پیامبر و قبول اسلام به خانواده هایی متمکن ولی در حد تمکن توانگران جامعه محدود و محلی عربستان آن زمان تعلق داشتند، و برخی دیگر از خانواده هایی عادی یا تنگدست بودند. با اینوصف، ترازنامه مالی حداقل هفت تن از آنان در پایان زندگی و آنچه بعنوان ماترک از ایشان بر جای ماند، بیانگر گویایی بر این است که حتی این ممتازترین پارسایان اسلام، در راه ثروت اندوزی بیحساب از محل غنیمت گیریها و برده فروشی ها و غارت مغلوبان تا کجا پیش رفته بودند. این ترازنامه ها را در معتبرترین تواریخ و مدارک خود مورخان مسلمان، در درجه اول در «طبقات» معروف ابن سعد کاتب واقدی کسه از نظر زمانی از نزدیکترین تاریخ ها به دوران صدر اسلام است، و در مراحل بعد در تاریخ طبری، اسدالغابه ابن اثیر، البدایة والنهایه ابن کثیر، انساب الاشراف بلاذری، مروج الذهب مسعودی، تاریخ یعقوبی، الفصل فی الملل و الاهواء والنحل ابن حزم میتوان یافت، با این توضیح که تقریباً در همه این موارد از این ثروتهای بیحساب با نظر ستایش و بصورت نعماتی که خداوند برای این مؤمنان نصیب فرموده، یاد شده است.

۱ - طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۷۷؛ انساب بلاذری، ج ۴، صص ۱۶-۶۰؛ ج ۵، صص ۱۸۸-۲۰۴؛ جمهرات الانساب العرب ابن حزم، ص ۱۱۳. F. Buhl در Das Leben Muhammeds صص ۱۵۱-۱۷۳. Levi della Vida در مجله مطالعات شرقی ایتالیا (R.S.O.)، دوره ششم، صص ۴۳۴-۴۴۹، و بخصوص L. Caetani در

طبق این روایات، ماترک زیرین عوام قریشی، پسر عم پیامبر و صحابی بسیار نزدیک او، که از جانب محمد «حواری خاص» نامیده شده بود بین ۷۰ و ۱۰۰ کرور (۳۵ تا ۵۰ میلیون) درهم برآورد شد، چنانکه او را قارون دوم شمردند. وی برادرزاده خدیجه همسر پیامبر و از جانب مادری نوه عبدالمطلب بود. در شورایی که به خواست عمر برای برگزیدن جانشین او تشکیل شد زبیر و طلحه با انتخاب عثمان مخالفت کردند و بعد از کشته شدن عثمان نیز با علی دست بیعت دادند، ولی اندکی بعد با او به مخالفت برخاستند و بطور فراری از مدینه به مکه نزد عایشه رفتند و به نام خونخواهی عثمان جنگ داخلی در تاریخ اسلام بود، و در این جنگ هر دوی آنها کشته شدند. زبیر هنگام مرگ، اضافه بر پنجاه میلیون درهم، هزار غلام، هزار کنیز، ده خانه در مدینه و نزدیک به یکصد پارچه مستغلات و املاک در بصره، کوفه، فسطاط و اسکندریه داشت.<sup>۱</sup>

ماترک طلحة بن عبیدالله، یکی از همراهان محمد در سفر هجرت از مکه به مدینه، که در جنگ بدر جام احد خودش را سپر بالای محمد کرد و زخمهایی چند برداشت، مستغلاتی بسه بسهای ۶۰ کرور (سی میلیون) درهم بود که روزانه هزار دینار بابت عواید آنها وصول میکرد، باضافه صد کیسه در بسته «هر کدام شامل سه قنطار زر نایب (سی هزار دینار طلا)»، و به تذکر گلدتسیهر در کتاب «درسهایی در باره اسلام» در چنین شرایطی کوله باری که او در راه بهشت بر پشت داشت چندان سبک نبود.<sup>۲</sup> این طلحه نیز چنانکه گفته شد یکی از اعضای شورایی شش نفری بود که پس از کشته شدن عمر برای گزینش جانشین او تشکیل شد و در این شورا به مخالفت با عثمان رأی داد، زیرا خود او داعیه خلافت داشت. پس از قتل عثمان با علی دست

جلدهای دوم، هفتم، هشتم و نهم Annali dell'Islam که در آن ۷۴ صفحه به عشره مبشره اختصاص داده شده است.

۱ - طبقات ابن سعد، ج ۳، صص ۱۵۲-۱۶۱؛ L. Caetani در Annali dell'Islam، ج ۹، صص ۲۸۰-۲۹۹.

۲ - I. Goldziher در Vorlesungen über den Islam، ص ۳۴۰.



بیعت داد، ولی بعداً علیه او به عایشه پیوست و در جنگ جمل شرکت کرد و زخم مهلکی برداشت. بعدها روایت شد که وی پیش از مرگ از پیمان شکنی خود پشیمان شده و مورد عفو علی نیز قرار گرفته بود، اما شیعیان افراطی کماکان وی را مشمول عنوان ناکث (عهدشکن) دانسته اند که علی بدو و یارانش داده بود.

یکی دیگر از این عشره مبشره عبدالرحمن بن عوف بود، که هشتمین کسی بود که به اسلام گرویده بود و تا به آخر مورد لطف و توجه خاص پیامبر بود. او نیز یکی از شش نفر اعضای شورای بود که پس از درگذشت عمر بن خطاب عثمان را به خلافت برگزیدند. هنگامیکه در حدود سال ۳۱ هجری در ۷۵ سالگی پایان عمر خود را نزدیک دید، سی هزار برده خود را آزاد کرد و از جمله آنچه بر جای گذاشت ده هزار شتر و اسب و گوسفند و بیش از سی کرور وجه نقد بود. به هر یک از چهار زن او نیز ۸۰,۰۰۰ دینار به ارث رسید.<sup>۱</sup>

نفر دیگر از بهشتیان صدر اسلامی ابو عبیده امین بود که در سقیفه بنی ساعده، یکی از سه نفری بود که در کار تعیین جانشین پیامبر نقش سرنوشت ساز را ایفا کردند، و یکی از مورخان سرشناس کنونی تاریخ آن دوران، آنها را «تریومویرای» اسلام لقب داده است.<sup>۲</sup> وی کسی بود که در جنگ احد به یاری محمد شتافت و در سالهای مدینه از نزدیکترین همکاران پیامبر بود. عمر پس از رسیدن به خلافت خالد بن ولید را از فرماندهی لشکر مسلمانان در شام معزول کرد و ابو عبیده را بجای او گذاشت و هم او بود که کار فتح شام را به پایان رسانید. در دوران خلافتش، عمر قصد داشت او را به عنوان خلیفه سوم جانشین خود کند، ولی در زمان خود عمر ابو عبیده در بیماری طاعون که به شام روی آورد در سال ۱۸ هجری درگذشت. به نوشته ابونعیم اصفهانی که از او به تفصیل یاد کرده است، وی هنگام مرگ یکی از

۱ - طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۸۷-۹۷؛ اسدالغابه ابن الاثیر، ج ۳، ص ۳۱۳-۳۱۷.

۲ - H. Lammens در: *Le triumvirat Abu Bakr, Omar, Abu Obeida*، مجله دانشکده مطالعات شرقی دانشگاه سن ژوزف بیروت، ۱۹۱۰، ص ۱۱۳-۱۲۱.

ده نفر ثروتمند اول عربستان بود<sup>۱</sup>.

نفر دیگر سعیدبن زید بود که کنیه لاعور داشت. هم پسر عمو و هم برادر زن و هم شوهر خواهر عمر بود. سعیدبن زید جزو اولین مهاجران مسلمان بود که از مکه به مدینه رفتند، ولی از همه دیگر صحابه پیامبر بیشتر زیست، زیرا در زمان خلافت معاویه در سال ۵۰ هجری درگذشت. هنگام قبول اسلام ۲۴ سال و در موقع مرگ ۷۱ سال داشت و بدین ترتیب نزدیک به پنجاه سال از عمر خود را در مسلمانی گذرانید. مورخانی چند بعد از مرگش او را مستجاب الدعوه دانستند و زنی را مثال آوردند که چون بدو تهمت ناروا زده بود جابجا هلاک شد. با این همه این کهنه مسلمان پارسا نیز هنگام مرگ یکی دیگر از مالداران درجه اول جامعه مسلمانان بود.

خود عثمان، خلیفه سوم از خلفای راشدین و داماد پیامبر، که چون دو دختر پیامبر، رقیه و ام کلثوم را به زنی گرفته بود «ذوالنورین» لقب داشت و در دوران جاهلیت مانند ابوبکر بازرگان پارچه بود، پس از مرگ معادل ده میلیون دینار طلا املاک و اراضی در وادی القری و حنین و چندین هزار اسب و شتر از خود بجای گذاشت و یک میلیون درهم نیز در آنموقع در نزد خزانه دار مخصوص خود داشت و به نوشته تاریخ تمدن اسلامی هزار بنسده در رکاب داشت<sup>۲</sup>. به روایت الغدیر وی از اموال بیت المال در یک قلم چهار میلیون دینار به مروان حکم و پنج تن دیگر بخشید و در وهله دیگر ۹۶ میلیون درهم به ابوسفیان پدر معاویه و طلحه و زبیر و هشت نفر دیگر داد و خودش نیز چند میلیون به حساب خود برداشت کرد<sup>۳</sup>. همین عثمان برادر شیری خود ابن عبدالله بن ابی السرح را که قبلاً از جانب پیامبر محکوم به مرگ شده و از کفر او

۱ - طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۹۷-۳۰۱ و ج ۷، ص ۱۱۱-۱۱۶؛ ابوالنعمین اصفهانی در حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۱۰۰-۲۰۲؛ کامل، ج ۳، ص ۸۴ و ج ۵، ص ۲۴۹.

۲ - تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص ۸۸۶.

۳ - الغدیر، ج ۸، ص ۲۸۲؛ طه حسین در مرآت الاسلام و فرید وجسلی در دائره المعارف.

در قرآن نیز یاد شده بود<sup>۱</sup>، در سال ۲۷ هجری به فتح افریقیه (تونس و الجزائر کنونی) فرستاد. ابن عبدالله کاتب وحی پیامبر در مدینه بود، ولی بر سر آیه «فتبارک الله احسن الخالقین» (سوره مؤمنون، ۴۴) که وی ادعا میکرد خود او آنرا انشاء کرده و بعدا پیامبر آنرا بعنوان کلام خدا در قرآن گذاشته است، مرتد شد و به مکه گریخت و محمد در روز فتح مکه دستور داد او را ولو در خود خانه کعبه باشد بیاهند و بکشند، ولی عثمان وی را پنهان کرد و چندی بعد همراه خود به مسجد آورد و به شفاعت او برخاست. بگفته طبری پیامبر مدتی درنگ کرد و بعد این شفاعت را پذیرفت، اما چون بیرون رفتند از یاران خود گله کرد که چرا بهنگام درنگ او کسی از آنان گردن وی را نزده است<sup>۲</sup>. ابن عبدالله در زمان ولایت خود بر افریقیه بعدی بر مردمان ظلم کرد که اینان از ستم او بر عثمان شوریدند<sup>۳</sup>. با اینهمه وی در بازگشت به عربستان مورد لطف عثمان قرار گرفت، زیرا از این سفر جنگی غنائم کلانی همراه آورده بود که خلیفه خمس آنرا که به بیت المال مسلمانان تعلق میگرفت به مروان بن حکم بخشید و دختر خود را نسیز به عقد او درآورد<sup>۴</sup>. به نوشته «اسدالغابه» چپاولهای عبدالله بن ابی السرح در این جنگهای غارتگری چندان بود که به هر سوار از سواران او ۳,۰۰۰ مثقال زر ناب تعلق گرفت<sup>۵</sup>. در باره خود عثمان، کتاب «تاریخ تمدن اسلامی» متذکر شده است که در زمان وی مباحثان او با تأیید وی بسیاری از املاک بیصاحب را در مقابل پرداخت مال الاجاره به افراد مورد نظر او تیول دادند، ولی همینکه در سال ۸۲ هجری در زمان اشعث فتنه معروف جماجم روی داد و دفترهای بیت المال آتش گرفت اینان املاک مورد اجاره خود را بسرای همیشه متصرف شدند<sup>۶</sup>.

۱ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۸۷، اسدالغابه، ج ۱، ص ۵۰.

۲ - همانجا، ج ۳، ص ۱۶۳۹.

۳ - همانجا، ج ۵، ص ۲۸۷۱.

۴ - تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص ۲۲۴.

۵ - اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۹۵.

۶ - تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص ۲۲۵.

با اینهمه، رسواترین جلوه این ثروت اندوزی غارتگرانه و را میباید در نزد کسی دیگر از اعضای عشره مبشره جست که یکی از نزدیکترین صحابه پیامبر بود، و از جانب او فارس الاسلام (شهسوار اسلام) لقب گرفته بود، و سعدبن ابی وقاص نام داشت که تاریخ ایسران با او بسیار آشنا است، و او نیز با این تاریخ بهمین اندازه آشنا است، زیرا که همین شمشیرزن و شهبازی که قرار بود با پیروزی در قادسیه عدالت و مساوات و تقوای اسلامی را برای شکست خوردگان به ارمغان آورد، از اموال غارتی عرب در تیسفون صد هزار دینار طلا و یک میلیون درهم نقره برای شخص خودش برداشت و با قسمتی از آن در کوفه کاخی چنان مجلل برای خود ساخت که به نوشته راویان عرب با کاخ مدائن برابری میکرد و آنرا قصرالعقیق نسامید و یکی از دروازه های تیسفون را که با خود آورده بود بر آن نهاد<sup>۱</sup>.

طبری در باره همین سعدبن ابی وقاص تذکر میدهد که وی در جنگ احد به هنگام گردش پیکار به زیان مسلمانان، فرمان پیامبر را زیر پا گذاشت و گریخت<sup>۲</sup> و با اینوصف هم او در جنگ قادسیه به فرماندهی کل قوای عرب برگزیده شد. ویلیام مویر در کتاب «خلافت اسلامی: اوج و انحطاط و سقوط آن» نقل میکند که «سعدبن ابی وقاص پس از تصرف تیسفون اطاق کار و خوابگاه مخصوص شاهنشاهان ساسانی را برای خود برگزید و کاخ ها و خانه های بزرگان ایرانی را که کشته شده یا گریخته بودند به اقامت همراهان برجسته خویش اختصاص داد و بدین ترتیب بمحض آنکه یک دستگاه اشرافی را در اختیار خویش یافت آن مساواتی را که وعده آن داده شده بود از یاد برد».

سعد وقاص در خلافت عثمان به حکومت کوفه منصوب شد، ولی در سال آخر زندگی کور شد و در مدینه درگذشت<sup>۳</sup>.

۱ - اخبار الطوال، ص ۱۳۰.

۲ - تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۲۷۷.

۳ - طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۹۷-۱۰۵؛ تاریخ دمشق، ج ۹، ص ۲۵۰-۲۷۲؛ Wensinck در Sa'd ben Abi-Wakkas، چاپ لیسن، ۱۹۸۸، L. Caetani در Annali dell'Islam، ج ۳، ص ۹۴.

بدیهی است که این سودجویی های بی حساب منحصر به خود بهشتیان «عشره مبشره» نبود، بلکه وارثان آنها نیز شامل میشد. نمونه ای از آنها در ارتباط با عمر بن زبیر، فرزند ارشد زبیر بن عوام فرد ارشد عشره مبشره و خویشاوند نزدیک پیامبر در «تاریخ تمدن اسلامی» میتوان خواند: «خلیفه معاویه به عامل خود زیادبن ابیه در کوفه نامه نوشت که صد هزار درهم به عمر بن زبیر بدهد و نامه را توسط خود عمر ارسال داشت. عمر رقم صد را دوپست کرد و پول را از زیاد گرفت، و معاویه که از این نیرنگ آگاه شد مقرر داشت نامه ها را تا کرده با موم مهر بزنند. به گفته بلاذری «او این کار را از پادشاهان ایران آموخته بود»<sup>۱</sup>.

از جانب دیگر، صحابه ای جز عشره مبشره نیز بودند که از نظر ثروتمندی دست کم از این بهشتیان نمیآوردند. یکی از اینان ابوهریره معروف بود که هنگام تولد عبدالشمس (بنده شمس) نام گرفته بود ولی بعد از مسلمان شدن عبدالله (بنده الله) نامیده شد. در سال هفتم هجری دنیا آمد و در سال ۸۵ درگذشت. ظاهراً بدلیل اینکه همیشه گریه ای بهمراه داشت خود پیامبر او را به شوخی ابوهریره (پدر گریه) لقب داده بود، ولی در باره این وجه تسمیه روایات مختلف دیگر نیز آورده اند. گفته شده که معاویه او را واداشت تا در مقام یکی از صحابه نزدیک پیامبر احادیثی را به زبان علی جعل کند. از روایساتی که در باره ثروت او آمده این است که به خواست او بیش از ده هزار برده وی را پس از مرگش آزاد کردند<sup>۲</sup>. دیگری محمد بن سسیرین عسابد است که به روایت ابن اثیر ۴۰ کرور (۲۰ میلیون) درهم از خود بجای گذاشت<sup>۳</sup>.

۱ - تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص ۹۸.

۲ - عیون الاخبار، ج ۱، ص ۵۳؛ محب الدین الطبری: الریاض النذیره فی مناقب اصحاب العشره، قاهره، ۱۳۲۷؛ ابن قتیبه، معارف، ص ۱۴۱-۱۴۷؛ L. Caetani در Chronografia Islamica، وقایع سال ۷۳ هجری؛ J. Wellhausen در Arab Reich...، ص ۸۲ به بعد؛ H. Lammens در Califat de Yazid، ص ۱۸۲ به بعد.

۳ - اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۹۵.

مارگولیوئث در بررسی مبسوطی که در این زمینه دارد، توضیح میدهد:

«صحابه پیامبر از اولین کسانی بودند که از تحولات اجتماعی ناشی از استقرار اسلام برای افزایش ثروت خود بهره گرفتند، و تغییر موضع مکه و مدینه از مراکز بازرگانی محلی در شبه جزیره عربستان به پایتخت های مذهبی و سیاسی یک امپراتوری پهناور راه را بر این گشود که نه تنها زمینها و مستغلات آنان قیمتهایی ده ها و صدها برابر بیشتر پیدا کند، بلکه سیل عوائد دیگر نیز چه بصورت نقد یا کالا و چه بصورت برده بسوی آنان سرازیر شود. طبق اسنادی که در باره آن زمان در دست است، خانه ای که در دوران بت پرستی به بهای یک مشک شراب خریده شده بود به ۶۰,۰۰۰ درهم فروخته میشد، و تازه این بهایی پایین تر از ارزش روز آن بود. ارزش مزرعه ای که زیر پسر عموی پیامبر به کمتر از ده هزار درهم خریده بود، بنا به نوشته بخاری در «الجامع الصحیح» به یکصد کرور (۵۰,۰۰۰,۰۰۰ درهم) رسید.<sup>۱</sup> «جماهرة الامثال» موارد متعدد دیگری را از ثروت اندوزی های بی حساب دیگر صحابه پیامبر نقل میکند که در کتاب «گسترش اسلام» مرگولیوئث بدانها اشاره شده است.<sup>۲</sup>

طبری از جانب خود در شرح وقایع سال ۶۸ هجری از چند هزار برده ای یاد میکند که پس از مرگ یکی از صحابه از وی باقی مانده بود، و ابن خلکان نیز نقل میکند که فرزند عمر، خلیفه دوم، که خود مقام مذهبی برجسته ای داشت هنگام مرگ ده هزار غلام و کنیز داشت.

«به نوشته مسعودی، عبدالرحمن زهری صد اسب و هزار شتر و ده هزار گوسفند در طویلله داشت، و به گفته سعیدبن مسیب، زیدبن ثابت پس از مرگ چندان طلا و نقره از خود بجای گذاشت که آنها را با تبر می شکستند، و دیگر متروکات وی صد هزار دینار قیمت داشت.

۱ - جاحظ در البیان والتبیین، ج ۲، ص ۱۰۸.

۲ - جامع الصحیح، ویراستاری Krehl، چاپ لیدن، ۱۸۶۲، ج ۲، ص ۲۸۱.

۳ - The early development of Mohammedanism در S.D. Margoliouth

مقداد در مدینه خانه ای بساخت و بام آنرا به کنگره ها زینت داد، و یعلی بن امیه وقتی که بمرد پانصد هزار دینار به جای نهاد بجز آنچه از مردم بستانکار بود، و ترکه او صد هزار دینار بود... و طبری گوید که در کوفه خاندانهای معروف از سهم غنائم و مقسرری سالانه خود مبالغ گزاف اندوختند، تا آنجا که یکی از مردمان کوفه وقتی به جنگ میرفت هزار شتر برای بردن کالای خود زیر بار داشت»<sup>۱</sup>.

در باره ثروتهای باد آورده دیگر سران دست اول اسلام، یعنی نزدیکان بیواسطه پیامبر، محقق مذهبی بلژیکی «پرلامنس» که تحقیقات او در باره معاویه و یزید بسیار شناخته شده است، در دو کتاب خود بنام «جمهوری کاسبکار» و «بررسیهایی در قرن امویان»<sup>۲</sup>، ارقام جالبی بدست داده است، از قبیل اینکه معاویه بن ابی سفیان در مزارع و در باغهای خویش تنها در حجاز از ۴۰۰۰ برده بهره کشی میکرد و سالانه از دسترنج رایگان ایشان ۱۵۰ هزار بار شتر خرما و ۱۰۰ هزار کیسه غله بدست میآورد، که برای احتراز از طسول کلام از نقل آنها خودداری میکنم، ولی نقل این تذکری را که ای.پ. پتروشفسکی محقق روسی در کتاب اسلام در ایران خود با استناد به بررسیهای همین محقق روحانی داده است بمورد میدانم که بزرگان خاندان هاشمی و صحابه اعم از مهاجر و انصار و اعضای برخی از خاندانهای مکی به ویژه بنی امیه و بخشی از سران پیشین قبایل که جملگی بر اثر جنگهای اسلامی به ثروتهای فراوان رسیدند نه تنها اراضی بسیاری را در سرزمینهای تسخیر شده تصرف کردند، بلکه اضافه بر آنها غنائم عظیمی را نیز بصورت وجه نقد و طلا و نقره و پارچه های نفیس و رمه های اسبان و گله های دواب و هزاران برده بدست آوردند که در امر زراعت و دامداری و صنعت مورد بهره کشی قرار گرفتند»<sup>۳</sup>.

\* \* \*

۱ - تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه فارسی، ص ۲۹۲  
۲ - Le siècle des Omayyades و République marchande در H. Lammens  
۳ - I.P. Petrushevskii در کتاب اسلام در ایران، ترجمه فارسی، ص ۴۷.

در اثنای فتوحات اسلامی تعداد اسیران بقدری زیاد شد که هزار هزار شمارش میشدند و ده تا ده تا یکجا به فروش میرفتند. موسی بن نصیر در سال ۹۱ هجری ۳۰۰,۰۰۰ نفر را در افریقیه اسیر کسرد که یک خمس آن یعنی شصت هزار نفر را برای خلیفه ولیدبن عبدالملک به دمشق فرستاد و بطوریکه ابن اثیر مینویسد این بزرگترین شماره یکجای اسیران اسلامی بود که برای دستگاه خلافت فرستاده میشد. موقعیکه همین موسی بن نصیر از اندلس به شام بازگشت، ۳۰,۰۰۰ دوشیزه از دختران اعیان و بزرگان ویزیگت های شکست خورده را با خود آورد. سلطان محمود غزنوی در سال ۴۷۲ هجری از یک قلعه هند ۱۰۰,۰۰۰ اسیر به غزنین آورد و در جنگ دیگری که در سال ۴۴۰ به سرداری ابراهیم نیال در روم روی داد مسلمانان غیر از چهارپایان همین تعداد اسیر گرفتند. سپاهیان اسلام علاوه بر مردان جنگی دختران و پسران را نیز به اسارت میگرفتند، و همینکه عده این اسیران زیاد میشد و حمل و نقلشان مشکل مینمود آنها را ده تا ده تا یکجا میفروختند، چنانکه در جنگ عموریه سال ۲۲۳ هجری بهمین ترتیب عمل شد. گاه میشد که قیمت یک انسان از چند درهم بیشتر نمیشد. میگویند در جنگ ارک در اندلس هر اسیر را به یک درهم و شمشیر او را به نیم درهم و هر شتر را به پنج درهم فروختند، و با اینوصف عرضه بقدری زیاد بود که برای فروش حراج مانند این کالاهای جاندار و بیجان چندین ماه وقت صرف شد.»

اسیرانی که در جنگ بدست اعصاب مسلمان میافتادند در صورت عدم پرداخت فدیة به بردگی آنان درمیآمدند و گرایش به اسلام نیز مانع این بردگی نمیشد.

«در زمان فاطمیان مصر رسم بر این شد که اسیران جنگی را نخست در قاهره میگرداندند، سپس آنها را در محلی در نزدیکی اسماعیلیه کنونی جا میدادند و از میان آنها اسیرانی را که وجودشان بی ثمر بود سر میبردند و اجساد آنانرا در چاهی واقع در خرابه های قاهره میریختند که آنرا بثرالمنامه میخواندند، سپس مردان را در همان محل نگاه میداشتند و زنان و کودکان را میان خلیفه و وزیران و



اعیان و اشراف تقسیم میکردند، تا بعداً نوبت به فروش اسیران مرد  
برسد. در چنین شرایطی عجیب نیست که در میان مسلمانان بنده و  
اسیر و زرخرید زیاد باشد، تا آنجا که یک مسلمان عادی گاهی بیش  
از هزار بنده داشته است. حتی سپاهسانی که خودشان هم تنگدست  
بودند هرکدام یک یا دو برده داشتند که کارهای خانگی آنانرا انجام  
میدادند. خلفای راشدین نیز با همه زهد و تقسوی از نگهداری بنده  
خودداری نداشتند، چنانکه به نوشته دمیری عثمان هزار بنده داشت. در  
زمان بنی امیه که دوره تجمل و شکوه بود برده داری رواج بیشتر یافت،  
بطوریکه وقتی امیری سوار میشد صد تا پانصد یا هزار بنده در  
رکابش به راه می افتادند. شمار بندگان رافع بن هرثمه والی خلافت در  
خراسان (۲۷۹ هجری) حتی به ۴,۰۰۰ رسید.

## بازگشت بت پرستی

با شکل گرفتن اسلام تازه شمشیر و غارت دستگاه خلافت، در جای آن اسلام دیگری که با تشکیل حکومتی اسلامی در شبه جزیره عربستان رسالت خود را انجام یافته اعلام کرده بود (و بر این موضوع هم قرآن و هم محمد بروشنی تکیه نهاده بودند)، ضروری بود که چهره «پیامبر» نیز در هماهنگی با چهره تازه اسلام مورد بازسازی اصولی قرار گیرد، زیرا در این اسلام جهانگشای شمشیر و خون، دیگر آن پیامبری که «جز ابلاغ رسالت خود وظیفه ای نداشت» (ولو آنکه در ۴۷ آیه مختلف قرآن بر این امر تأکید نهاده شده بود) و «مسئول راهی که کسان از نظر دینی برای خود برمیگزینند نبود» (ولو آنکه در ۲۷ آیه دیگر قرآن بر این نیز تأکید نهاده شده بود) و «وظیفه داشت که تنها با کلام خوش و با زبان منطق با مخالفان گفتگو کند» (ولو آنکه بر این حکم در ۲۵ آیه قرآن تصریح شده بود)، و آن پیامبری که میبایست «رحمت خدا بر مردمان باشد» (و این نیز در ۱۴ آیه قرآن مورد تأکید قرار گرفته بود) با همه پشتوانه آسمانی دیگر بدرد جانشینان زمینی مقام پیامبریش نمیخورد، بدرد جانشینان مقام

حکومتیش نیز نمیخورد. بهمین جهت خیلی زود تمامی این آیات و احکام ناشی از آنها اصولاً نادیده گرفته شدند، یعنی اساساً آن بخشی از قرآن که در مکه انشاء شده بود بدست فراموشی سپرده شد، هر چند که مجموع سوره ها و آیه های این بخش از دو سوم همه قرآن فراتر میرفت. بموازات این، تجدید نظرهایی تکمیلی نیز در مورد آنچه به خصایص پیامبری مربوط میشد بعمل آمد، زیرا این بار هم نه آن پیامبری که «بشری جایزالخطا چون بشرهای دیگر» باشد، و «علم غیب حتی برای خودش نداشته باشد» بدرج جانشینان اختیارات آسمانی و زمینیش میخورد، نه پیامبری که معجزه ای نداشته باشد. آن پیغمبری که مورد نیاز اینان بود تا وکالتنامه اختیارات آسمانی و زمینیشان توسط صاحب اختیار قابل قبولی امضا شده باشد، میبایست پیغمبری مقتدرتر از همه ۱۲۴,۰۰۰ پیغمبر گذشته باشد، و بتی قهارتر از همه آن ۳۶۰ بت که در مکه شکسته شده بود، و فرمانروایی که در هیچ حال کسی در آنچه او میگوید و آنچه میکنند اجازه فضولی نداشته باشد، و همه اینها داشتن شمشیری خون چکان را از جانب او ایجاب میکرد که بآسانی در غلاف نرود، زیرا فتوای جانشینان آنروزی او نیز مانند فتوای «جانشین تمام الاختیار او» در دوران خود ما این بود که: «پیغمبر آمده است تا شمشیر بکشد، جنگ بکند، آدم بکشد، برای اینکه تربیت بشوند این مردم. پیغمبری که جنگ نکند و آدم نکشد اساساً پیغمبر نیست، همانطور که خلیفه هم برای این است که دست ببرد، حد بزند، سنگسار کند، همانطور که رسول الله صلی اله علیه و آله میکرد. پس از رسول اکرم، خلیفه است که باید جنگ بکند، همانطور که رسول اله میکرد، همانطور که ائمه ما میکردند. ائمه ما همه جندی (سرباز) بودند، سردار بودند، جنگی بودند، با لباس سربازی به جنگ میرفتند، آدم میکشتمند، زیرا محراب یعنی مکان حرب، از محرابها باید جنگ پیدا شود، چنانکه بیشتر جنگهای اسلام از محرابها پیدا میشد»<sup>۱</sup>.

۱ - روح الله خمینی، سخنرانی در سالروز تولد پیامبر اسلام، ۶ آذر ۱۳۶۳. شاید

شعار چنین پیغمبری میبایست این باشد که: «من با شمشیر فرستاده شده ام، زیرا آنچه نیکو است در شمشیر و با شمشیر است»<sup>۱</sup>، و: «بهشت در سایه شمشیر عربان است»<sup>۲</sup>، و: «من فرستاده شده ام تا درو کنم، نه آنکه بکارم»<sup>۳</sup>. حتی اگر چنین شعارها نه در قرآن داده شده باشد و نه از زبان صاحب شعار شنیده شده باشد، زیرا که همیشه یکی از ۱۸ آیه قتالی که در بخش مدنی قرآن در ارتباط با جنگهای شخصی پیامبر در داخل عربستان با دشمنان او و اختصاصاً در ارتباط با حضور شخصی او در میدان، آمده است میتواند بدست حدیث پردازانی بزرگوار با کم یا بیش مغلفه بصورت رهنمودی عام برای هر جنگی دیگر و در هر دورانی دیگر در سالهای پس از محمد نیز بکار گرفته شود، ولو اینکه نخستین نشان چنین شعارهایی را زودتر از گذشت یکصد سال بر مرگ پیامبر، در هیچ سیره و صحاحی که اصولاً وجود نداشته است نتوان یافت.



با توجه به چنین شرایطی، آسانتر میتوان درک کرد که چرا کارگاه «بت سازی» بت شکنان صدر اسلامی، کوتاه مدتی پس از درگذشت محمد نخست با اندکی ملاحظه کاری و سپس با شتابی بیشتر در راه ساختن بتی تازه از خود بت شکن بزرگ بکار افتاد، و چرا با توجه به نیاز پیگیر امیرالمؤمنین های عرب و ترک از یکسو و شهبازان قداره بند عرب و ترک و مغول و تاتار و ترکمن و مملوک از

---

تذکر این نکته لازم باشد که برخلاف گفته قاطع آیت الله، ائمه جهان شیعه بجز سه امام نخستین (آنهم با قید احتیاط در مورد امام دوم) هیچکدام نه جندی (سرباز) بودند، نه با لباس سربازی به جنگ رفتند و نه آدم کشتند، و فقط به موعظه غالباً آمیخته به تقیه اکتفا کردند.

۱ - جاحظ در «بیان»، ج ۱، ص ۵۱. این حدیث در رساله الغفران ابوالعلاء معری نیز از جاحظ نقل شده است.

۲ - لسان العرب، ج ۱۱، ص ۲۵۰.

۳ - تفسیر طبری، ج ۱۴، ص ۳۲ در ارتباط با سوره بروج.

سوی دیگر، دست در دست بیضه داران عظام شرع از حجة الاسلام ها و بحرالعلوم ها و ثقة الاسلام ها تا زبدة المحدثین ها و قاضی القضاة ها و در دورانهای متأخرتر آیت الله های عظمی و غیرعظمی در درازای چهارده قرن هرگز این کارگاه از کار نیفتاد.

چندی پیش، یک پژوهشگر سرشناس تاریخ مذاهب، در همین باره در ارزیابی جالبی نوشت: «تاریخ نشان میدهد که عقاید مذهبی در مغز بشر دستخوش تحولاتی ادواری میشوند، یعنی به همانگونه که مشتاقانه از بت پرستی به خداپرستی روی می‌آورند، بار دیگر از خداپرستی به سراغ بت پرستی تازه میروند. این واقعیتی است که در گذشته در مورد همه مذاهب تحقق یافته است و احتمالاً در آینده نیز تحقق خواهد یافت»<sup>۱</sup>.



از هنگام درگذشت محمد در سال یازدهم هجری، تا زمان تألیف سیره ابن اسحاق نخستین وقایع نگار زندگی او در نیمه قرن دوم، هیچ اثر مدونی در جهان عرب و اسلام در باره زندگانی محمد نوشته نشد، و هیچ سند کتبی دیگری نیز، در هیچ زمینه‌ای، برای این فاصله در دست نیست. کتاب های ابو عبدالله محمد بن اسحاق (متوفی در آغاز نیمه دوم قرن دوم هجری)<sup>۲</sup>، که عادتاً سیره ابن اسحاق نامیده میشوند، اولین مجموعه‌هایی هستند که در آنها اخبار و روایات مربوط به زندگانی پیامبر گردآوری شده است. نزدیک نیم قرن بعد از آن کتاب دیگری در همین زمینه بنام «سیره رسول الله» معروف به سیره ابن

---

۱ - D. Hume در: The Natural History of Religion، اکسفرد، ۱۹۷۶  
۲ - متن این کتاب با عنوان آلمانی Das Leben Muhammed's nach Muhammed ibn Ishak به سرپرستی F. Wüstenfeld در سالهای ۱۸۵۹ و ۱۸۶۰ در گوتینگن بچاپ رسیده، و در تهران نیز بنام سیرت رسول اله از رفیع الدین اسحق بن محمد همدانی به تصحیح اصغر مهدوی در سالهای ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ در سلسله انتشارات بنیاد فرهنگ ایران در ۲ جلد و ۱۱۰۰ صفحه منتشر شده است. ترجمه «مغازی» ابن اسحاق در سال ۱۸۹۰ در لیدن انتشار یافته است.

هشام توسط نحوی عرب عبدالملک ابن هشام (متوفی در ۲۱۸ هجری) تألیف شد که چنانکه از همان آغاز گفته شده عمدتاً از روی آثار ابن اسحاق نوشته شده است. تقریباً در همان زمان ابو عبدالله محمد ابن سعد مورخ و محدث عرب معروف به کاتب واقدی (متوفی در ۲۳۰ هجری) کتاب معروفش را بنام «طبقات الکبیر» در شرح حال پیامبر اسلام و صحابه و تابعان او نوشت که به طبقات ابن سعد شهرت دارد و معتبرترین کتاب نوع خویش است. تقریباً همه آنچه در قرون بعد در این زمینه نوشته شده اند در این سه کتاب ریشه دارند که دو تای خود آنها نیز از اولی مایه گرفته اند.

.....

«سیره» ابن اسحاق مجموعه ای از خاطرات و روایاتی است که در دوران صد ساله بعد از درگذشت محمد در میان مسلمانان صدر اسلام شکل گرفته و گسترش یافته و دهان به دهان منتقل شده بود، و وجه مشخص غالب این روایات شکل گیری آنها بر اساس روایات مربوط به زندگانی پیامبران پیشین بخصوص موسی و عیسی بود، زیرا طبقه باسوادی که این خاطرات و روایات را شکل میدادند عمدتاً یهودیان و مسیحیانی بودند که یا واقعاً و یا در ظاهر به اسلام گرویده بودند و با متون عهد عتیق و عهد جدید آشنایی داشتند. بدین جهت بسیاری از روایات ابن اسحاق در باره زندگانی محمد - که بعداً از جانب مورخان و سیره نویسان سرشناس دیگری چون ابن هشام و واقدی و ابن سعد، و در دورانهایی دیرتر طبری و ابن اثیر و دیگران - بازنویسی شد، از پیشینه توراتی یا انجیلی و یا کتابهای تفسیری یهود و نصاری بر آنها مایه گرفته بود، و در درجه اول این روایات

---

۱ - متن سیره ابن هشام در سال ۱۲۹۵ هجری (۱۸۷۸ میلادی) در بولاق و در سالهای ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ بصورتی کاملتر در چهار جلد و ۱۶۹۷ صفحه در قاهره بچاپ رسیده است.

متن «طبقات الکبیر» ابن سعد نیز با ویراستاری Sachau و Horovitz در دو جلد در سال ۱۹۰۴ در لیدن منتشر شده است. ترجمه خوبی از آن توسط J. Wellhausen محقق آلمانی در چهار جلد قبلاً در سال ۱۸۸۹ در برلین بچاپ رسیده بود.